

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال سوم، شماره ۸، بهار ۱۳۹۸
صفحات: ۹۱-۱۰۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۲۹

جایگاه جامعه مدنی در توسعه سیاسی

دکتر محمدتقی آذرشب* / رضا آسوده**

چکیده

توسعه سیاسی و جامعه مدنی از جمله موضوعات مهمی است که در سال‌های اخیر در جامعه مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله، پس از بررسی نظری موضوع و ارائه تعاریفی در باب توسعه سیاسی و جامعه مدنی به رابطه بین جامعه مدنی و توسعه سیاسی پرداخته شده است. هدف از این مقاله تبیین جایگاه و نقش جامعه مدنی در توسعه سیاسی می‌باشد. با توجه به نتایج به دست آمده در پژوهش حاضر نشان داد که برای رسیدن به یک جامعه توسعه یافته سیاسی باید هم دولت توسعه گرا و هم جامعه مدنی توسعه گرا وجود داشته باشد، در نهایت پس از بررسی‌های انجام گرفته مشخص شد که جامعه مدنی یکی از عوامل اصلی توسعه سیاسی است.

کلید واژه‌ها

توسعه سیاسی، جامعه مدنی، تشکلهای سیاسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دکتری مدیریت استراتژیک از دانشگاه سانتامونیکا ایالات متحده آمریکا و مدرس دانشگاه

** دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس، چالوس، ایران (نویسنده مسئول)
asoudeh_reza@yahoo.com

مقدمه

هرچند مفهوم نوین جامعه مدنی محصول دوره نوین تاریخ تفکر بشری است، اما چنانچه در سیاست ارسطو آمده است، از همان دوران نیز انسان به نهادهایی می‌اندیشید که جدای از دولت بتواند حیات اجتماعی انسان‌ها آزاد و برابر را محقق سازند. لذا می‌توان گفت مفهوم جامعه مدنی و اثرات گوناگون آن، همواره و به ویژه در قرون جدید یکی از مهم‌ترین مشغله‌های ذهنی متفکران سیاسی و اجتماعی بوده است. البته درباره معنای جامعه مدنی اختلاف نظرهای بسیار گسترده‌ای وجود دارد و از این‌رو هرگونه بحث و مجادله درباره اثرات جامعه مدنی وابسته به توافق بر تعریف این مفهوم می‌باشد. تردیدی نیست که یک نظام دموکراتیک، برنامه‌ها، اهداف و سیاست‌های خود را در بهینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از آرای دهندگان و طبیعتاً اکثریت و نه اقلیت آن‌ها الهام می‌گیرد. در یک چهارچوب دموکراتیک، دولت یا کابینه مسئولیت اجرای برنامه‌های مصوب را بر عهده دارد برنامه‌های مصوب اعم از این که خود دولت آنها را تصویب کرده باشد یا برنامه‌هایی که بوسیله مجلس تصویب شده است. در هر دو نوع از برنامه‌های مصوب، یک ویژگی مشترک به چشم می‌خورد و آن عبارت است از این که هر دو طیف برنامه‌های یاد شده باید به نوعی نماینده خواسته‌ها و نیازهای مردم باشند، همان‌گونه که هر دو نهاد یاد شده نیز خود نماینده مستقیم یا غیر مستقیم مردم هستند. از این رو، بدیهی است با تغییر تمایلات و ترجیحات رأی دهندگان در هر دوره از انتخابات، باید برنامه‌های دولت‌ها نیز همراه چرخش تمایلات مردم، تغییر نماید. اگر چنین همراهی و تلازمی در جامعه از بین برود، ضمن آن که در کوتاه مدت باعث تغییر مجدد دولت خواهد شد، در بلند مدت می‌تواند پیامدهای ناگواری همچون کاهش مشارکت را به دنبال داشته باشد (ناصری، ۱۳۷۸: ۴۰).

در جهان امروز، توسعه سیاسی به عنوان یکی از زیربنایی‌ترین مسائل جوامع در حال توسعه محسوب می‌شود؛ موضوعی که علاوه بر فعالیت‌های سیاسی این جوامع، همه فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. افزون بر این، تجربه برخی جوامع نشان داده که ثبات و پایداری نظام‌های سیاسی، چه در عرصه ملی و چه در عرصه جهانی در گرو تحقق و تحکیم توسعه سیاسی است. از این رو آشکار می‌شود که اهمیت توسعه سیاسی به عنوان یکی از ابعاد توسعه به گونه‌ایست که بحث درباره چگونگی تحقق و یا موانع شکل‌گیری آن به یکی از مباحث نظری و مطالعات تجربی تبدیل شده و اندیشمندان و دانش‌پژوهان

حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی و سیاسی را به این عرصه کشانده است. این موضوع که دهه‌هاست در بیش‌تر جوامع در حال توسعه و از جمله ایران، به مانند یک هدف مطلوب شناخته شده به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نخبگان، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تبدیل شده است. نویسنده درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که جامعه مدنی چه نسبتی با توسعه سیاسی دارد؟ و همچنین به چگونگی مفهوم بندی جامعه مدنی و توسعه سیاسی پاسخ دهد؟ و در نهایت تشکل‌های مدنی چه سهمی در توسعه سیاسی دارند؟ در این میان، فرضیه‌های متعدد وجود دارد، اما فرضیه اصلی مورد نظر در این مقاله با توجه به پرسش اصلی مطرح شده، به صورت زیر می‌باشد:

فرضیه پژوهش: جامعه مدنی یکی از عوامل اصلی توسعه سیاسی است.

توسعه سیاسی

مفهوم توسعه سیاسی به‌طور ویژه، از دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف تعریف شده و به بحث و بررسی گذاشته شده است. گروهی با نگرش کمی و برخی دیگر با نگاهی کیفی و ساختاری به توسعه سیاسی پرداخته‌اند. برخی نیز با رویکردی خاص سعی در برشمردن شاخص‌ها و پارامترهایی مشخص برای آن کرده‌اند. نظریه‌های توسعه سیاسی، توالی‌ها و ابعاد مختلف داشته است. چنانکه نظریه‌های توسعه‌گرایی کلاسیک در قالب الف) نظریه‌های کمیت‌گرای توسعه (نظریه رفتارگرایی در خصوص دموکراسی، توسعه‌گرایی در الگوی پلپاری، نظریه بسیج کارل دوپیچ و نیز دانیل لرنر)، ب) نظریه کارکردگرایی توسعه، ج) نظریه توسعه‌گرایی شیلز و د) طرح نظریه بحران از سوی لوسین پای و افراد بعد از او نظیر ارگانسکی مطرح شد. همچنین در دوره جدیدتر ساموئل هانتینگتون با برداشت نهادگرایی و دیوید اپتر با طرح کارکردگرایی و پردازی شده، توسعه سیاسی را مورد تحلیل قرار دادند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۰۱).

گفتنی است، توسعه سیاسی چه به معنای فلسفی و چه جامعه‌شناسانه به چگونگی برداشت از مقوله حوزه عمومی بستگی دارد. حوزه‌ای که افراد، فارغ از تفاوت‌های خود به طور برابر و آزاد درباره مسائل مهم سیاسی به گفتگو بپردازند و نظر آنان به رأس هرم قدرت سیاسی متصل شود. تقویت چنین حوزه‌ای از پیش شرط‌های اساسی توسعه سیاسی است. علاوه بر آن در نگاهی کلی می‌توان گفت: این مقوله به کل سیستم سیاسی، جامعه و ساختار فرهنگی یک کشور مربوط می‌شود و نیز با ایجاد دگرگونی‌ها و اصلاح اساسی در ساختارهای مختلف سیاسی،

فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه است. در واقع نیازمند ایجاد سازوکارها و ابزارهای قانونی و نهادهای مدنی است. لذا از جنبه‌های گوناگون و در سطوح مختلف اعم از ساختار و محتوای نظام‌های سیاسی و جامعه، مورد توجه اندیشمندان مختلف قرار می‌گیرد. چنانچه از دید محمود سریع‌القلم «توسعه سیاسی به دلیل چندبعدی، جامع و به شدت کیفی بودن آن، پیچیده‌ترین سطح توسعه یک جامعه است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۲۶)

مایرون واینر در بیان توسعه سیاسی، نظریات مختلف را بر می‌شمرد و آن را موضوعی می‌نامد که همواره گفتگو برانگیز بوده است (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۱۱۲)

از نظر شماری از پژوهشگران، توسعه سیاسی عبارت است از روش‌ها و خط مشی‌های سیاسی که رشد اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه هموار می‌سازد شمار دیگر محققان، توسعه سیاسی را به مطالعه رژیم‌های جدید، نقش گسترش یافته حکومت‌ها، بالابردن مشارکت سیاسی و توانایی رژیم‌ها برای حفظ نظم در شرایط تحولات پرشتاب و همچنین رقابت بین دسته‌های سیاسی، طبقات و گروه‌های قومی بر سر قدرت و نیز رقابت در منزلت اجتماعی و ثروت تعریف می‌کنند. از نظر عده‌ای دیگر، توسعه سیاسی، چگونگی روی دادن انقلاب‌ها، به ویژه شرایط جایگزینی نظام‌های سرمایه‌داری با سوسیالیستی است.

بهترین بیان نظریه مدیریت تغییرات سیاسی در زمینه مطالعات توسعه سیاسی جایگاه خود را می‌یابد. چنانکه در دو دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ وقتی بحث از توسعه به میان آمد بیشترین توجه به ابعاد اقتصادی توسعه سیاسی معطوف می‌شد، زیرا عقیده بر این بود که توسعه نیافتگی اقتصادی ریشه در ناکارآمدی ساختارهای سیاسی دارد. اما مسائل مربوط به سیاست و جامعه که تحت عنوان نظریه‌های توسعه سیاسی آورده می‌شوند، در بحث‌های مربوط به تحولات ملی و بین‌المللی تا جنگ سرد متجلی شد، که به ویژه محصول بینش خاص در جامعه آمریکا است. در واقع اندیشمندان علوم سیاسی از اواخر دهه ۱۹۶۰ به شاخص‌ها و پارمترهای سیاسی و اجتماعی بیشتر از عوامل اقتصادی توجه کردند.

لوسین پای، یکی از متفکران برجسته توسعه سیاسی، مباحث بسیار در این مقوله دارد. وی در کتاب «ابعاد توسعه سیاسی»، توسعه سیاسی را گذار موفقیت آمیز از «شش بحران» می‌داند: ۱- بحران هویت، ۲- بحران مشروعیت، ۳- بحران نفوذ، ۴- بحران مشارکت، ۵- بحران یکپارچگی و یگانگی و ۶- بحران توزیع.

لئونارد بایندر در بیان مفهوم «توسعه سیاسی» و تمیز آن از مفهوم «دگرگونی اجتماعی» می‌گوید: «ساده‌ترین راه برای تمیز بین کاربرد این دو واژه، آن است که مفهوم توسعه سیاسی را به نتایج سیاسی گذر از یک آستامه تاریخی، محدود نماییم» (پای و همکاران، بایندر، ۱۳۸۰: ۷۶). در تعریف مختصر دیگر، توسعه سیاسی این گونه بیان شده است: «افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی همراه است. سه عامل سازمان، کارایی، تعلقی عملی و همبستگی ایدئولوژیک رهبران را از لوازم توسعه سیاسی دانسته‌اند» (علی‌بابایی، ۱۳۸۲: ۴۴).

همانگونه که گفته شد برای یک سیستم سیاسی توسعه یافته، اندیشمندان عوامل متعدد و ویژگی‌های بسیار را برشمرده‌اند. در این میان نهادهای دموکراتیک و توسعه جامعه مدنی از جمله ویژگی‌های اساسی و مهم است که در نظریات گوناگون بر آن تأکید شده است. باید توجه داشت که تعاریف و مفاهیم متعدد توسعه سیاسی، لزوماً مبین قاعده‌ای قطعی برای همه جوامع نمی‌باشد. تجارب جوامع در فرآیند توسعه سیاسی متفاوت و ویژه است و طبق ارزش‌های اجتماعی، عوامل طبیعی، نظام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه، تحت تأثیر این متغیرها قرار می‌گیرد. اما آن چه در مورد فرآیند توسعه سیاسی بین تمام جوامع عمومیت دارد، افزایش تحرک و کارایی جامعه، محدود شدن قدرت دولت، افزایش آزادی‌ها و حقوق مدنی و در تحلیل نهایی همان تقویت جامعه مدنی می‌باشد.

می‌توان گفت با جود اختلاف‌هایی که در تعاریف مختلف از نظام‌های سیاسی توسعه یافته (دموکراتیک) و توسعه نیافته (غیر دموکراتیک) وجود دارد، ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی یک نظام سیاسی توسعه یافته (دموکراتیک) از ابهام کمتر برخوردار است. از آن جمله می‌توان ویژگی‌هایی اساسی را که برخی نظریه‌پردازان همچون سیمور مارتین لیپست در «داریره‌المعارف دموکراسی»، برای چنین نظامی قائل شده‌اند، برشمرده (لیپست، ۱۳۸۳: ۹۱).

ویژگی نخست این که بر سر احراز مناصب دولتی، رقابت وجود دارد و برای تصدی سمت‌ها یا مقام‌ها، انتخابات منصفانه، بدون استفاده از زور یا اجبار و بی آنکه هیچ گروهی در جامعه حذف یا محروم شود، در دوره‌هایی مشخص برگزار می‌شود. ویژگی سوم این که آزادی‌های مدنی و سیاسی وجود دارند تا صحت و انسجام مشارکت و رقابت سیاسی تضمین شود.

به‌طور کلی از دید این گروه از متفکران طرفدار دموکراسی، شاخص‌های مهم همچون، تقویت جامعه مدنی و به تبع آن آزادی‌های مدنی و سیاسی، حاکمیت مردم، حقوق مدنی، مساوات طلبی، قانون و قانون مداری، مشارکت سیاسی، احزاب، پارلمان و پارلمانتاریسم از مولفه‌های اصلی و مشترک یک نظام سیاسی توسعه یافته به شمار می‌آیند.

شاخص‌های توسعه سیاسی

با مروری بر متون و نظریات توسعه، این نکته به خوبی آشکار می‌گردد که جز در موارد نادر و استثنایی، واژه‌های مشارکت، دموکراسی و غیره از مفاهیم اصلی توسعه به شمار می‌رود. بر پایه برخی از این نظریات، توسعه سیاسی اساساً در سه مفهوم خلاصه می‌شود:

(۱) **وجود رقابت نهادینه شده**^۱: به معنای فراهم بودن زمینه‌های تعامل و تقابل افکار، اندیشه‌ها و عملکردهای افراد، گروه‌ها و حتی ایدئولوژی‌های گوناگون. برای این کار باید ساختار حقوقی رقابت نهادینه باشد و اجازه رقابت سیاسی را بدهد، به‌طوری که رقابت کنندگان با تکیه بر قواعد رقابت سیاسی و اعتماد به نهادهای حل منازعه بتوانند وارد رقابت سیاسی شوند.

(۲) **تحقق مشارکت**^۲: به معنای جواز دخالت افراد و گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و امکان تأثیرگذاری آن‌ها بر نظام سیاسی و سیاستگذاری‌های آن.

(۳) **امکان تحرک اجتماعی**^۳: تحرک اجتماعی در واقع محصول رقابت نهادینه و مشارکت، در جامعه توسعه یافته از نظر سیاسی است. تحرک اجتماعی اگرچه سرانجام باعث ایجاد روند «گردش نخبگان»^۴ می‌گردد، اما اساساً به معنای امکان دستیابی افراد متعلق به لایه‌ها و اقشار اجتماعی پایین به مراتب بالاتر سیاسی و اجتماعی بر اساس شایستگی‌ها و کفایت‌های خود آنان می‌باشد.

به هر حال اکثر نظریه‌پردازان توسعه سیاسی اتفاق نظر دارند که عنصر مشارکت یکی از شاخص‌های مهم توسعه سیاسی به شمار می‌رود. اگرچه مبحث مشارکت دامنه وسیعی دارد و در این مقاله مجال پرداختن به ماهیت، درجات، ویژگی‌ها و عناصر مشارکت سیاسی وجود ندارد، اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در همه تعاریف ارائه شده از مشارکت، سه عنصر

^۱ Institutionalized Competition

^۲ Participation

^۳ Social Mobility

^۴ Elite Circulation

آزادی، آگاهی و برابر قابل تشخیص است. در مجموع، مسلم است که همه نظریه‌های توسعه مستقیم یا غیر مستقیم نقش مشارکت در توسعه سیاسی را اساسی و غیر قابل انکار می‌دانند (اخوان‌کاظمی، ۱۳۷۷: ۴۰).

از دیدگاه نگرش سیستمی هم مشارکت جای مهمی در روند توسعه دارد زیرا کلیت جامعه به مثابه یک سیستم می‌تواند در نظر گرفته شود که لازمه کارآیی مؤثر و مطلوب آن ارتباط ارگانیک بین اجزا و به‌کارگیری توانمندی‌های همه عناصر موجود در آن خواهد بود. بدین ترتیب، می‌توان به خوبی درک کرد که چرا غالب نظریات توسعه که عنصر مشارکت را نادیده می‌انگارند، در عمل به گونه‌ای ناموفق از کار در می‌آیند. در این میان، در برخی از تئوری‌های توسعه، مشارک گسترده و همگانی مورد پذیرش قرار نگرفته و در مقابل، بر نقش اساسی مشارکت نخبگان تأکید شده است. در این زمینه، به‌عنوان مثال می‌توان به دیدگاه‌های مارکسیستی و به‌خصوص به نظر لنین مبنی بر لزوم تشکیل و پیشسازی یک حزب متشکل از روشنفکران و انقلابیون حرفه‌ای در جامعه اشاره کرد.

یکی دیگر از مباحثی که در خصوص توسعه سیاسی مطرح می‌شود، موضع دولت در روند توسعه سیاسی و بخصوص در ارتباط با مسئله مشارکت سیاسی افراد و گروه‌های اجتماعی می‌باشد. این موضوع در واقع همان بحران مهمی است که به نام بحران مشارکت بعنوان مهم‌ترین بحران حکومت در روند توسعه سیاسی مطرح می‌گردد. با افزایش تقاضاهای شهروندان در زمینه مشارکت بیشتر و گسترده‌تر در اداره جامعه و در سیاستگذاری‌ها، حکومت با یک بحران جدی مواجه می‌شود.

جامعه مدنی

همان‌طور که در مطالب فوق بیان شده جامعه مدنی یکی از مهم‌ترین مولفه‌های توسعه سیاسی می‌باشد. در حالی که در دموکراسی آتن، امور عمومی دولت-شهر در قلمرو نظام سیاسی قرار می‌گرفت، سنت لیبرالی دموکراسی حمایتی پیش‌آهنگ دیدگاهی محدودتر بود. دنیای سیاست با دنیای حکومت یا حکومت‌ها و فعالیت‌های افراد، دسته‌جات، یا گروه‌های هم سود که در این مورد مدعی هستند یکسان در نظر گرفته شد. سیاست، یکی از عرصه‌های متمایز و جداگانه جامعه قلمداد شد که از اقتصاد، فرهنگ و زندگی خانوادگی جدا بود. در سنت لیبرالی، سیاست به مفهوم فعالیت حکومتی و نهادهای آن است. پیامد آشکار این وجه نظر آن

است که به عنوان مثال، مسائل مربوط به سازمان اقتصادی، اعمال خشونت علیه زنان، مسائل غیر سیاسی و حاصل قراردادهای مشخص «آزاد» در جامعه مدنی قلمداد می‌شوند، نه مسأله‌ای عمومی یا موضوعی که به دولت مربوط می‌شود (هلد، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

این دیدگاه به تدریج دچار تحول شد و از حوزه‌ای بسیار محدود به محدوده‌ای وسیع‌تر از اندیشه و عمل تبدیل شد. شومپتر، اصطلاح نظم نهادی را برای جامعه مدنی و مشخصه بارز دموکراسی می‌داند و می‌گوید روش دموکراتیک عبارت از آن نظم نهادی برای نیل به تصمیمات سیاسی است که به واسطه واداشتن مردم به تصمیم درباره مسائل خود از طریق انتخاب افرادی که باید به منظور تحقق بخشیدن به اراده او گرد هم آیند، به خیر عمومی تحقق می‌بخشد (شومپتر، ۱۳۷۵: ۱۲). جامعه مدنی مفاهیم دولت در اندیشه ارسطویی در مقابل خانواده؛ در اندیشه اصحاب قرارداد اجتماعی در مقابل وضع طبیعی، جامعه مدنی در مقابل جامعه ابتدایی در تفکر آدام فرگوسون در گفتاری درباره تاریخ جامعه مدنی، شکل اولیه تکوین دولت در اندیشه هگل، حوزه روابط مادی و اقتصادی و علائق طبقاتی و اجتماعی در مقابل دولت و پایگاه آن در اندیشه مارکس و جزئی از روبنا و مرکز تشکیل قدرت ایدئولوژیک، یا هژمونی فکری طبقه حاکم در اندیشه آنتونیو گرامشی را شامل می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۵) اهداف جامعه مدنی، محدود هستند؛ ساختن جامعه مدنی بسیار مرتب، سازمان یافته، مستقل و قابل بسیج از پایین. طرح‌های جامعه مدنی از این نظر محدود هستند که در پی تصاحب دولت یا تغییر قدرت دولت نیستند. هدف آن‌ها گسترش حوزه‌های زندگی فردی و جمعی در خارج از دولت است (چاندوک، ۱۳۷۷: ۱۲۱). مفهوم «جامعه» در قرن نوزدهم در نقطه مقابل مفهوم «دولت» قرار داشت. در آن زمان، مهم‌ترین دغدغه فکری این بود که چگونه می‌توان میان جامعه و دولت آشتی برقرار کرد. بر خلاف این صورت‌بندی، گرچه ملاحظه و بررسی دولت به‌طور مستقیم از طریق نهادهای رسمی امکان‌پذیر بود؛ اما جامعه اشاره به رسوم و جنبش‌هایی داشت که نمایانگر چیزی بادوام‌تر و گسترده‌تر از دولت به‌شمار می‌رفت. با گذشت زمان، ما عادت کرده‌ایم این‌گونه فکر کنیم که مرزهای جامعه و دولت با هم یکی شده و این دولت‌های حاکم هستند که شریان اصلی حیات اجتماعی را تشکیل می‌دهند (سو، ۱۳۷۸: ۶۲).

در اشکال اجتماعی عصر جدید جامعه مدنی و دولت همچون فرآیندهای همبسته در جهت تحول مداوم توسعه می‌یابند. شرط تحقق این امر، هرچند تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد؛ توانایی دولت در تأثیرگذاری بر بسیاری از جنبه‌های رفتار روزمره است. ساختار جامعه مدنی چنان

است که گویی روی دیگر مداخله دولت در زندگی روزمره است. هم دولت و هم جامعه در بطن نظام‌های بازتابی برآمده از عصر تجدد، برخوردار از نوعی کنترل درونی هستند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۵۳). عده‌ای از نظریه پردازان، جامعه مدنی را اصل و دولت را فرع تصور کرده‌اند؛ در این زمره، آنتونیو گرامشی دولت را «ساختار سیاسی جامعه مدنی» تعریف می‌کند. (چاندوک، ۱۳۷۷: ۱۲۳)

جهانی شدن با عطف توجه به عوامل خارجی، بستری را فراهم آورده که مفاهیم اجتماعی و سیاسی متفاوت از گذشته موجودیت می‌یابند و نهادهای حکومتی و اجتماعی در شبکه ارتباطی تنگاتنگ با سازمان‌های فراملی و بین‌المللی قرار می‌گیرند و در این تقابل کنش‌ها و واکنش‌هایی متفاوت بروز می‌کند (دیکن^۱، ۱۹۹۸: ۹۱). در وابستگی‌های متقابل و متداخل منطقه‌ای و جهانی، تردیدهایی جدی درباره انسجام، پایای و پاسخگو بودن خود موجودیت‌های تصمیم‌گیرنده در سطح ملی وجود دارد (ویلیامز، ۱۳۷۹: ۱۵۵). در این وضعیت، دولت دارای سه نقش شامل کننده^۲، تنظیم کننده^۳ و رقابت کننده^۴ است. لازمه این وضعیت تشکیل جامعه مدنی جهانی بر پایه اصولی مترقیانه همچون اصل رعایت احترام متقابل و اصل محوریت قرار دادن خرد جمعی و کوشش در جلوگیری از کاربرد روز و گسترش تعامل و تفاهیم، تقویت مبانی آزادی، عدالت و حقوق انسانی است.

در تاریخ تفکر سیاسی از دوران باستان تاکنون، متفکران سیاسی متعددی را می‌توان یافت که مفهوم جامعه مدنی را به عنوان مرحله‌ای از مراحل تکامل جامعه بشری مورد توجه قرار داده‌اند و آن را کلیتی دانسته‌اند که به گونه‌ای با جامعه سیاسی یا دولت پیوند خورده و خود را تابع آن می‌گرداند. این گروه از اندیشمندان، اصلیتی مجزا و ذاتی برای جامعه مدنی قائل نیستند و تنها آن را مرحله‌ای از فرآیند پیشرفت اجتماع انسانی می‌شمرند که تنها با اتصال به دولت می‌تواند به حیات خود ادامه داده و با تبعیت از آن به کمال و معنی دست یابد. بر خلاف متفکرانی که جامعه مدنی را نوع جدیدی از حیات اجتماعی بشر می‌دانند که در آن حقوق انسان و آزادی‌های اساسی او نهادینه شده و دولت نیز پاسدار این حقوق و آزادی‌هاست، کل‌گرایان معتقدند انسان‌ها در این مرحله تنها گامی به جلو گذارده‌اند تا بتوانند در کلیت

¹ Dicken

² Container

³ Regulator

⁴ Competitor

آرمانی مطلوب خود یعنی دولت مستحیل شوند. البته در میان این متفکران عده‌ای نیز جامعه مدنی را عرصه استثمار انسان‌ها و نهادینه ساختن روابط سلطه در آن می‌دانند؛ از این روست که جامعه مدنی برای آن‌ها فاقد ارزش ذاتی است و فقط در صورت پیوند با دولت آرمانی یا آزادی بخش است که می‌تواند به رهایی انسان و پیوند با حیات کلی و روح جامعه و ملت او بیانجامد. با توجه به اینکه توجه اصلی این متفکران به روح کلی و روابط کلی حاکم بر جامعه است و نظر به اینکه آن‌ها دولت یا روابط سلطه را کلیتی می‌دانند که جامعه مدنی بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، با اندکی مسامحه اندیشه‌های آن‌ها را تحت عنوان کل‌گرایان مورد بررسی می‌دهیم.

جامعه مدنی در اندیشه هگل

شیوه اندیشیدن و قاعده حاکم بر تفکر هگل برای فهم حرکت تاریخ و جامعه، با تفکر فلاسفه کلاسیک سیاسی که منطق صوری را حاکم بر تفکر خود می‌دانستند، متفاوت است. دیالکتیک شیوه اصلی و منطبق بنیادین اندیشه هگل است. تاریخ جوهری پرتکاپو و تعارض گونه دارد که در آن امور متضاد به شیوه دیالکتیک درهم می‌آمیزند و مرحله‌ای نوین به سوی شکل‌گیری کلیت می‌آفرینند.

هگل معتقد است در حرکت تاریخی و دیالکتیکی، سه رکن اساسی وجود دارد: تز، آنتی‌تز، سنتز. به تدبیر عقل فعال، از درون هر تز، ضد او آفریده می‌شود و از آمیزش این دو ضد (تز و آنتی‌تز) سنتز به وجود می‌آید. از نظر هگل نظریه سیاسی وابسته به این منطق است. اگر سه پایه نهایی او یعنی خانواده، جامعه مدنی و دولت را در قالب دیالکتیک بیان کنیم، این وابستگی مشاهده می‌شود. کشمکش میان وحدت خانواده و جزئیت جامعه مدنی هر دو تا اندازه‌ای عقلایی‌اند زیرا مسلماً هر دو واقعی‌اند اما دولت که بر فراز هر دو قرار می‌گیرد، به‌طور کامل عقلی و اخلاقی است.

بنابراین جامعه مدنی در دیدگاه هگل، مرحله‌ای از سیر دیالکتیکی تکامل جامعه و تاریخ است. به خودی خود و به تنهایی معنا و ارزشی ندارد. وجود آن امری ثابت و گویای وضعیتی دلخواه نیست، بلکه آنتی‌تزی برای خانواده است تا در کنش و واکنش با آن به مرحله‌ای فراتر یعنی دولت مبدل شود. خانواده نقطه آغازین زندگی اخلاقی است. زیرا فرد از فردیت خود و منافع شخصی خود به نفع دیگران و به نفع کلیتی به نام خانواده در می‌گذرد. اما جامعه مدنی

احیاگر فردیت است. فرزندى که به سن بلوغ مى‌رسد، از کلیت خانواده جدا مى‌شود و حقوق و خواسته‌های فردى خود را مى‌طلبد. این پایه و اساس جامعه مدنى است.

جامعه مدنى از نظر مارکس

مارکس، ذهن‌گرایی، معنویت‌گرایی و ایدئالیسم موجود در شناخت شناسی هگل و حتى گرایش او به مذهب را زیر سؤال مى‌برد. اما این اصل را که هویت انسان در دگربود خویش معنا مى‌گیرد، مى‌پذیرد. از دیدگاه مارکس مهم‌ترین ویژگی جامعه نوین، بورژوازی است. جامعه مدنى نیز مانند دیگر روابط اجتماعى تابع نیروهای تولید است و همه مناسبات اجتماعى درون آن، تابع شیوه و نیروهای تولید است. مارکس اصولاً جامعه را ساختار و سازمان تاریخی تولید مى‌داند و معتقد است جامعه مدنى نیز در حقیقت همان سازمان اجتماعى مورد نیاز سرمایه‌دارى مالی و صنعتى است.

از دیدگاه مارکس جامعه مدنى حقوق نهادینه شده انسان‌ها را پاس مى‌دارد، فى‌نفسه داراى ارزش ذاتى نیست و سازمانى وابسته به روابط و شیوه‌های تولید است. در حقیقت در بورژوازی نوین، منافع بورژوازی ایجاب مى‌کند نهادهای مورد نیاز خود در جامعه مدنى و همچنین دولت را به وجود آورد. دولت ابزار طبقه مسلط است و حاکم بر نهادهای موجود در جامعه مدنى. لذا جامعه مدنى در دیدگاه مارکس به‌طور مجزا ارزشى نداشته و وجود آن معنایى ندارد؛ بلکه در بستر کلیت جامعه است که معنا مى‌گیرد. جامعه مدنى، دولت و سازمان تولید همگى کلىتى را تشکیل مى‌دهند که در خدمت منافع بورژوازی قرار دارد. از این‌رو مارکس نیز با وجود انتقادهای اساسى که به هگل وارد مى‌کند، نگاهی کلی‌گرایانه به جامعه مدنى دارد.

تشکل بخشیدن، سازماندهی و رهبرى طبقات، اصناف و اقشار گوناگون جامعه

نقش احزاب سیاسى به عنوان ساختارهای سیاسى غیر حکومتى در کشور و ساختارهای سیاسى حکومتى، در تشکل و سازماندهی و فعال ساختن اصناف و اقشار جامعه نقش بلامنازع و در مجموع سازنده و توسعه‌آفرین دارد. بدیهى است زمانى که برخى از این احزاب با تشکیل کابینه‌های مختلف حزبى، جبهه‌ای و ائتلافى و یا از طریق قوه مقننه وارد ساختارهای سیاسى حکومتى بشوند، در تشکل و سازماندهی سیاسى و اجتماعى نقشى مضاعف پیدا مى‌کنند. تشکل بخشیدن، آموزش و سازماندهی جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان در راستای اهداف،

فعالیت‌ها و خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و صنفی، از دیگر زمینه‌های عمل و تأثیرگذار احزاب سیاسی به شمار می‌رود که با کارکرد هیچ ساختار سیاسی حکومتی و غیرحکومتی دیگران قابل مقایسه نیست. حزب، یک وابستگی ذاتی با حکومت‌های مردم سالار و دموکراتیک دارد و مردم سالاری بدون تحزب پذیرفتنی نیست و جایگاه احزاب در توسعه مدنی و سیاسی یک امر غیر قابل تفکیک در بدنه این حکومت‌هاست چرا که جایگاه حزب در توسعه مدنی و سیاسی کشور یک جایگاه ساختاری و غیر قابل انکار است که ارائه کارکردهای مختلف می‌تواند موجب توسعه واقعی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تمام ابعاد می‌گردد و ما این توسعه را امروزه خصوصاً در زمینه‌های سیاست خارجی و داخلی بیشتر مشاهده می‌کنیم و امیدواریم که با اعتماد بیشتر به آزادی احزاب در چارچوب اصول قانون، در آینده شاهد تنوع و تکثر بیشتر افکار و تضارب اندیشه‌ها و ارتقای کمی و کیفی انتخابات بوده و رشد و شکوفایی بیشتر خصوصاً در زمینه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را با حضور حداکثری مردم شاهد باشیم.

توسعه مطبوعات و انتشارات و فرهنگ سازی

انتشار روزنامه‌ها و مجلات گوناگون از سوی احزاب سیاسی در کشور، با ایجاد تعدد و تنوع مطبوعات در راستای تنویر افکار، روشنگری و پویایی جامعه نقشی اساسی دارد و به فرهنگ‌سازی و به ویژه تکوین و تکامل فرهنگ سیاسی در کشور کمک می‌کند. احزاب سیاسی علاوه بر انتشار نشریات حزبی و سیاسی مختلف، به نشر کتاب‌هایی بعضاً به صورت سلسه انتشارات و به شکل تحقیق و تألیف یا ترجمه دست زدند که افزون بر جنبه آموزشی، باب جدیدی در اشاعه فرهنگ عمومی و گسترش دانش‌ها و معارف دینی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد.

ارتباط توسعه سیاسی و جامعه مدنی

با دقت در نظریات مختلف مربوط به توسعه در می‌یابیم که دو رکن اصلی، در تحقق و اجرای چنین نظریاتی قابل تشخیص است: ۱- دولت، ۲- جامعه مدنی. بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که یکی از این دو رکن عمده و مهم در توسعه سیاسی از این دیدگاه، وجود جامعه مدنی نهادینه شده، تشکل و انسجام آن و تمایل اجزای مختلف آن به مشارکت در روند توسعه سیاسی، در صورت ایجاد زمینه‌های مناسب از سوی رکن دیگر، یعنی دولت می‌باشد. تنها

مسئله اساسی این است که این موجودیت گاهی از سوی دولت به رسمیت شناخته می‌شود و گاهی وجود آن نادیده گرفته می‌شود یا تضعیف و سرکوب می‌گردد. تنها در صورت به رسمیت شناخته شدن موجودیت جامعه مدنی و تقویت آن از سوی دولت است که زمینه لازم برای توسعه سیاسی در جامعه فراهم می‌آید.

باید خاطرنشان ساخت که گاهی دولت‌ها در مسیر توسعه بر سر دوراهی انتخاب میان ترجیح توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی قرار می‌گیرند. از یک سو، پیاده کردن الگوی توسعه اقتصادی مشکلات خاص خود را دارد زیرا غالباً به انگیزه اجرای سیاست‌های اقتصادی کنترل شده دولتی، مانع گسترش مشارکت‌های مردمی و انسجام جامعه مدنی می‌شود و از سوی دیگر، الگوی مردم سالارانه باعث کاهش رشد اقتصادی و تشدید کشمکش‌های اجتماعی می‌گردد که این امر عملاً ممکن است توسعه اقتصادی را با موانعی روبرو سازد. در مقابل، اگرچه در الگوی مردم سالارانه توسعه که به توسعه سیاسی منجر می‌گردد، درجه مشارکت مردم و نهادهای اجتماعی جامعه مدنی بالاست اما سطح پایین رشد اقتصادی ممکن است سبب از میان رفتن منافع کسانی شود که هرچه بیشتر به فعالیت سیاسی و مشارکت کشیده می‌شوند و از این‌روست که به عقیده برخی نظریه‌پردازان، حاصل چنین الگویی از توسعه در نهایت، کاهش ظرفیت‌های حکومت و افزایش بی‌ثباتی سیاسی خواهد بود. در هر حال تفاوت نتایج این دو الگو به‌اندازه‌ای است که برخی صاحب‌نظران این آمادگی را پیدا کرده‌اند که توسعه اقتصادی را به‌عنوان مظهر و نمود بارز توسعه تلقی کنند و مسائل مربوط به مشارکت و دموکراسی و جامعه مدنی را در درجه دوم اولویت قرار دهند. (اخوان کاظمی، ۱۳۷۷: ۴۱)

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که، توسعه سیاسی با رشد جامعه مدنی و میزان کارآمدی آن رابطه مستقیم و تنگاتنگ دارد. با عنایت به سؤال اصلی ما که عبارت بود از جامعه مدنی چه نسبتی با توسعه سیاسی دارد؟ و فرضیه اصلی که عبارت بود از جامعه مدنی یکی از عوامل اصلی توسعه سیاسی دارند، نتایج زیر حاصل شد. جامعه‌ای توسعه یافته است که جامعه مدنی تکامل یافته و نهادینه شده داشته باشد. البته جامعه مدنی به نوبه خود باید به خودباوری برسد و متشکل و منسجم شود تا بتواند سهم خود را در توسعه سیاسی بازی کند و گرنه چه بسا دولت اساساً تمایلی به توسعه سیاسی نداشته باشد و حتی در صورت تمایل، به

تنهایی و بدون حضور و مشارکت جامعه مدنی نتواند به این مهم بپردازد. در هر صورت برای رسیدن به یک جامعه توسعه یافته سیاسی باید هم دولت توسعه گرا و هم جامعه مدنی توسعه گرا وجود داشته باشد. سهم دولت در توسعه سیاسی، به رسمیت شناختن توانایی‌ها و قابلیت‌های جامعه مدنی، فراهم کردن زمینه‌های افزایش مشارکت‌های عمومی در قالب سازمان‌ها، نهادها و تشکلات داوطلبانه و ارادی از یک سو و کمک به ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی و تقویت کارآمدی آن از سوی دیگر، خواهد بود. در هر حال لازمه توسعه سیاسی، هم وجود دولت مقتدر و کارآمد و هم وجود جامعه مدنی نهادینه شده و گسترده است. همچنین در هر جامعه‌ای که به لحاظ سیاسی توسعه نیافته باشد، الگوها و کاربست‌های دموکراتیک آن در تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی از سطوح خرد تا کلان با ناپایداری و بی‌ثباتی همراه خواهد بود. در چنین جامعه‌ای نه افراد و نیروهای اجتماعی رغبت و احساس مشارکت را در خود احساس می‌کنند، نه مجراهای مشروع و قانونی در این رهگذر به چشم می‌خورد و نه حکومت و دیگر اعضا و اجزای نظام اجتماعی آن را برمی‌تابند. در نهایت به توجه به مطالب بیان شده می‌توان این‌طور بیان کرد که جامعه مدنی یکی از عوامل اصلی توسعه سیاسی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اخوان کاظمی، مسعود (۱۳۷۷). «توسعه سیاسی و جامعه مدنی»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۲۷ و ۱۲۸.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- پای، لوسین (۱۳۸۰). *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷). *جامعه مدنی و دولت*، فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- سریع‌العلم، محمود (۱۳۸۰). *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سو، آوین؛ ی (۱۳۷۸). *تغییر اجتماعی و توسعه*، محمود حبیبی‌مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شومپتر، جوزف (۱۳۷۵). *کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی*، ترجمه حسن منصور، تهران: نشر مرکز.
- علی‌بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲). *فرهنگ سیاسی*، تهران: نشر آشیان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- لیپست سیمور مارتین (زیر نظر) (۱۳۸۳). *دائرة‌المعارف دموکراسی*، گروه مترجمان، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- ناصری، سیدمهدی (۱۳۷۸). «جامعه مدنی، توسعه سیاسی و برنامه سوم توسعه اقتصادی»، *تازه‌های اقتصاد*، مرداد ۷۸، شماره ۷۹.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۶). «تجربه دموکراسی در فرانسه»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، خرداد و تیر، شماره ۱۱۷ و ۱۱۸.
- واینر، مایرون؛ هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹). *درک توسعه سیاسی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ویلیامز، مارک (۱۳۷۹). «بازاندیشی در مفهوم حاکمیت: تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۵۵-۱۵۶.
- هلد، دیوید (۱۳۷۸). *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.